

# چپ مستقل و چند نگاه

مهرتضی مجتبی

۱- در این دور و زمانه، به دلیل شرایط پرزشی که در آن به سر می‌بریم، شرایطی که مشخصه اصلی آن، تسلط تقریباً بی‌امتنان فرهنگ مربوط به سرمایه‌های جهانی است و نظریه‌پردازان کنونی کشورهای سرمایه‌داری اصلی می‌باشند و این فرهنگ در ایران نیز چون دیگر کشورهای وابسته به این نظام نفوذ عظیمی پیدا کرده است. معنای لغات و مفاهیم شکل مسخ شده‌ای به خود گرفته‌اند. از این رو ابتدا باید این معانی و مفاهیم را قسری روشن کرد.

چپ گرایش فکری است که مشخصه اصلی آن طوفانی، از منافع اکثریت قاطع جامعه یعنی کارگران و زحمت‌کشان یا به عبارت دیگر تولیدکنندگان واقعی معنی و معنوی زندگی در جامعه است.

چپ مستقل، مستثقل از افرادی است که تجزیه شخصی و مطالعه فردی و جمعی، گرایش به طوفانی از تولیدکنندگان واقعی معنی و معنوی زندگی در آن‌ها بوجود آورده باشد این گرایش نه ظاهری بلکه عقیقی، نه به خاطر ظاهر و خودنمایی که اصلش، نه به خاطر فیل‌پریشی که برخاسته از احساسات درونی؛ نه به دلیل تلقین که در اثر نتیجه‌گیری عقلانی و تجربی؛ و نه به خاطر وابستگی فکری بلکه به واسطه فکر آزاد به چپ است و تکوین می‌شود. چنین گرایشی تنها در بحث و جدل یعنی در حرف ظاهر نمی‌شود بلکه در همهی موضع‌گیری‌های روزمره، چه در خانواده و چه در بیرون آن یعنی در عمل خود، می‌نمایاند. این موضع‌گیری‌ها نه ساختگی که در درونی‌ترین عواطف و احساسات شخصی سرچشمه می‌گردند چرا که چنین گرایشی معادلت خود را بر سادات اکثریت قاطع بشریت جلا نمی‌بیند و تنها لفظی اساسی غرضی و واقعی می‌کند که رابطه انسانی با طبیعت و انسان‌های دیگر برقرار می‌کند و در

راه رهایی انسان‌های دیگر می‌کوشد. اما، از نظر تاریخی چپ مستقل مفهوم متفاوتی به خود گرفته است. مآلین از جریان‌ها وابسته به بین‌الملل دوم (حزب سوسیال دموکرات) بین‌الملل سوم (کمیتار) و حزب کمونیست شوروی پس از قدرت‌گرفتن استالین (بین‌الملل چهارم) وابسته به جنبش پایه‌گذار شده از سوی تروتسکی.

ترویدی نیست که در هر یک از گرایش‌های سه‌گانه نام‌برده افراد و گروه‌های چپ مستقل یا خصوصاً کسانی که برشمرده شد می‌توانست وجود داشته باشد و وجود داشته‌اند. اما به دلیل مسیر تاریخی که گرایش‌های سه‌گانه فوق به خود گرفتند افراد وابسته به آن‌ها نیز لاجرم با می‌بایست «در سرب‌اشکنند» و متفرد گردند و به بیرون نروان شوند.

از آن‌جا که آن سه گرایش از نظر تاریخی با شکست و پیروزی شده‌اند به جرأت می‌توان گفت که تنها شوروی با پانزده، شانزده و مقاومت چپ که باقی مانده است همانا نیروهای افرادی هستند که یا از ایستادگی مستقل از این گرایش‌ها باقی می‌مانند یا در مسیر راه‌های آن‌ها جدا شدند و پس از تلاش آن‌ها آزاد شدند و در عین حال تسلیم دشمن نشدند به اردوی سرمایه‌نیستند و طرفدار اکثریت قاطع بشریت باقی ماندند.

چپ مستقل چنان از کارگران و زحمت‌کشان نیست بلکه پیشروترین و پایدارترین بخش آن است که با تفکر و مطالعه مستقل تاریخ، فلسفه، اقتصاد جامعه‌شناسی و سایر علوم و زندگی‌تکنات‌ها با توجه‌های زحمت‌کش، می‌تواند مسیر درست جنبش و نتایج عالم را در مبارز و تشبیه‌ها و پیچ و خم‌های مبارزه تشخیص دهد. با این مفهوم، چپ مستقل از دیر باز، دست کم از جنگ جهانی اول، چه در داخل ایران و چه در میان ایرانیان ملایم خارج وجود داشته است. بنابراین در پاسخ به نخستین پرسش شما، ریشه‌های شکل‌گیری چپ مستقل در ایران همچون دیگر کشورهای جهان، ستم، ظلم، غلبه بی‌عقلانیت، استعمار، امپریالیسم و تسلط نیروهای دست‌نشانده و ایران رو باد به پر کشورمان بوده است. از زمان سلسله قاجار گرفته تا به ویژه دوره سلطنت رضاشاه و محمدرضا شاه.

نوعی مشخص چپ مستقل، تقی‌ارانی و یاران او در ایران و خارج از ایران بوده است که یا توسط عناصر وابسته‌ای چون صمد گراش‌پور در ایران به دست رژیم رضاشاه سربرده شدند و یا در شوروی به دست رژیم استالینی سر به نیست شدند.

جنبش چپ در ایران از ۱۳۲۰ تا دهی ۱۳۴۰ در اساس، جنبش وابسته‌ای بود که توانست هر حرکت چپ مستقل را با سترویی سازد و یا در نقطه خفه کند. افرادی چون خلیل ملکی، یوسف اختاری و دکتر ابریم به عنوان مومنان از گرایش فکری مستقل، توسط همین جریان وابسته متروک گردیدند. اکنون، پس از شکست آن جریان وابسته، چپ مستقل در ایران خارج به فکر فرو رفته است و دست به مطالعه زده و خود را باز می‌یابد. شورشی‌های شوروی و احزاب وابسته به آن را به یک مفهوم باید به عنوان پراکنده شدن سنگ بزرگی از روی سینه دیدگاه

مارکس و چپ مستقل تلقی کرد.

## ۲- رابطه‌ی اندیشه‌ی چپ با دموکراسی و جامعه‌ی مدنی

باز هم باید معنا و مفهوم دموکراسی و جامعه‌ی مدنی خود شوند. دموکراسی اگر به مفهوم انتخابات هر چند سال یکبار زیر نظارت قدرت حاکم باشد اگرچه در مفهوم باقی مانده از ارزش‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، امنیتی و فرهنگی به ویژه دست‌اندهای ارتش‌ها جسم در دست اقلیتی کوچک و به راه انتخابش فرقی نمی‌کند. چنین شرایطی نباشد بلکه به معنای اکثریت تصمیم‌گیری‌های بی‌طرفی‌گراش کار جامعه اکثریت قاطع توجه‌های مردم از رهگذر به وجود آوردن سازمان‌ها، شوراهای، مجامع و نهادهای خودجوش و خوداشکفته مردمی باشد و به طور خلاصه دموکراسی به معنای اصل (substantive) و نه رسمی (Formal) آن باشد. دموکراسی نه به معنای که جان لاک و نویسندگان قانون اساسی آمریکا به کار می‌برند، نه چرا که منظور ایشان از «مردم» اقلیت کوچک صاحبان قلمت مالی، نظامی، سیاسی و فرهنگی و نه اکثریت کثیر جامعه است. بلکه به معنای باشد که زان ژاک روسو و بسیاری از رهبران کمون پارسی به آن اعتقاد داشته‌اند: از آن صورت سوسیالیسم تقصیر دموکراسی است. از این رو چپ واقعی پایدارترین طرفدار دموکراسی و آزادی است. طرفدار یوروزی از «دموکراسی» آکنده رو را و تروست و پشتیبانی چپ از دموکراسی، آگاهانه، راستین و عقیق است.

جامعه‌ی مدنی که در آن مایل دیگر جامعه‌ی یوروزی است، مدنی واقعی، قوی‌الماً به پیش، در برابر جامعیت قیون و مسایلی است. چه باید بر این واقعت تاریخی آگاهی داشته باشد و از جامعه مدنی در برابر یک قانون اساسی قیون و مسایلی پشتیبانی کند. آنا عقیقاً آگاه باشد که جامعه مدنی نه حلال مشکلات «جوامع» بشری‌دهی سرمایه‌داری بوده است و نه می‌تواند مشکلات جوامعی ایران را حل کند بلکه می‌تواند مشکلات جوامعی ایران را رصین به دموکراسی بنیادین و اصلی باشد به همین دلیل، چپ بر تادیب مبارزه مردم برای رسیدن به آن نوع دموکراسی می‌فشارد. چپ مستقل در عین حال، با بررسی تاریخ خود و دیگر کشورهای «جهان سوم» رابطه‌ی دیالکتیکی و هم‌بازی‌پذیر میان «جامعه مدنی» غرب از یک سو و بقایای پیش‌سرمایه‌داری در «شرق» و «جنوب» از سوی دیگر می‌بیند و در نتیجه از «حاشی» تاریخی میان حکومت‌های پیش‌سرمایه‌داری در «جهان سوم» و «سرمایه‌داری پیشرفته» در غرب مشاهده می‌کند. این دو راه دوری یک‌سکه می‌بیند و از این رو، هم موانع برقراری یک جامعه مدنی واقعی نوعی را در کشوری چون ایران می‌بیند و هم شرایط پیچیده و ویژه‌ای مدن رسیدن به دموکراسی بنیادین را محسوس می‌کند. این دو موانع را با هم می‌بیند و تشبیه و پیوندی چپ مستقل، شرکت مثال در انکسار و بالا بردن نقش مردم، جامعه مدنی، توجه‌های مردم و علاقه‌ی مردم نسبت به تعیین سرنوشت خویش و کمک به

بانیان ماسدن آن‌ها در صحنه فعالیت و مبارزه سیاسی است. به همین دلیل شرکت توده‌های عظیم مردم در انتخابات ۲ خرداد ۷۶ واقع‌ای و راستی دل‌گرم کننده برای آنان است.

### گرایش‌های اندیشه‌ی چپ و نظام متمرکز اقتصادی و نظام‌های مبتنی بر بازار

باید گفت، نظام متمرکز و متمرکز و فرماندهی شده از بالا، به یک معنا هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد هدف سوسیالیسم، بازگرداندن قدرت تصمیم‌گیری در مورد تولید توزیع و مصرف مواد و وسایل مورد نیاز افراد چپ جامعه از دست یک اقلیت کوچک به دست خود تولیدکنندگان سیستم است. نه انتقال آن از دست یک اقلیت به اقلیتی دیگر از توده‌های شخصی سرمایه، چنانچه از مردم و بالای سر مردم به هر شکل و حیثیت هدف سوسیالیسم برقراری مجدد وحدت اصولی میان انسان و طبیعت، میان انسان و انسان و میان هستی انسان و جوهر انسانی است و بدنی که به دلیل حاکمیت نظام سرمایه از میان رفته است. رسیدن به چنین هدفی به معنای خودگردان کردن حوزه‌های تولید توزیع و مصرف است و هیچ ربطی به یک اقتصاد فرماندهی شده از بالا ندارد. اقتصاد جهانی، همین حالا فرماندهی می‌شود غایت متمرکز و متمرکز که دقیقاً از بالا فرماندهی می‌شود و فرماندهی آن به دست اقلیتی بسیار کوچک است که از نیروی کار ایران اکثریت قاطع بشریت سودهایی با ارقام نجومی نسبی سود می‌کنند این فرم‌های سرمایه باید به توده‌های عظیم مردم - نمایندگان اصلی و به راستی دموکراتیک انتخاب شدهی آنان - منتقل شود تا زمان که این رویکرد در کشورهای سرمایه‌داری اصلی که شامل کمتر از ۲۰٪ جمعیت جهان و بیش از ۸۰٪ اقتصاد جهان هستند صورت نگیرد، فکر تحقق سوسیالیسم در کشورهای جهان سوم تخیلی بیش نیست.

### گرمینه‌های اصلی بازنگری در دیدگاه چپ

نظر من این است که: اگر منظور از بازنگری، برگشتن به متن و مطالعه سیستماتیک عمیق و دقیق دیدگاه مارکس بر پایه تجربیات دردناک قرن بیستم است، در آن صورت این کار نه تنها لازم که وظیفه‌ی اساسی نیروی چپ است، این کار باید همراه با مطالعه دقیق نظریات مخالفین مارکس از زمان خود تا او به امروز و مطالعه‌ی لایحه‌ی آموزش جهان باشد. در آن صورت می‌توان به عنوان انسانی آگاه و مسئول به قضایات نسبت که کدام نظریه علمی‌ترین، عملی‌ترین و انسانی‌ترین راه حل را برای مشکلات سهمگین امروزی بشر ارائه می‌دهد ما باید به عنوان انسان‌های متفکر، از مارکس فراتر برویم و اگر چنین کنیم این‌گاه دیدگاه مارکس را درک کرده‌ایم.

در این‌جا تنها چند زمینه‌ی اساسی را نام می‌برم که در آن دیدگاه مارکس به کلی منحرف و تحریف شده است: الف) مفهوم کار از نظر مارکس کار تنها به معنای کار پیدی و جسمی نیست. منظور او از کار، کاربرد مجموعه‌ی قوای عقلانی، عصبی و فکری (مغزی) انسان است. مارکس زمانی را پیش‌بینی می‌کند که در اثر

پیشرفت علم و تکنولوژی کار جسمی کارگر تا آن‌جا تقلیل پیدا می‌کند که تنها ناظر بر دست‌کاری‌های خود تولید نیروی درهما خواهد بود. به سخن دیگر با پیشرفت دانش و تکنولوژی، پایه‌ی از اهمیت و میزان کار پیدی و جسمی کاسته می‌شود و بر ماهیت و میزان کار فکری افزوده می‌گردد.

ب) مفهوم کارگر. بر همین اساس و بر پایه همین برابری در مفهوم کار، معنایی کاملاً متفاوت با آن چیزی دارد که توسط احزاب سنتی آموزش داده می‌شد و در مورد کار شامل کارگران سنتی بود. معنای مدرن کارگر به معنای چنین نبود منظور او از کارگر، اقتصاد تمام آنانی است که برای امرار معاش و تأمین زندگی خود ناچار به فروش نیروی کار (عقلانی، عصبی و فکری) خود هستند. مارکس نه تنها کارگران سنتی بلکه هنرمندان و تکنیسان‌ها و بخش‌ی از مدیریت را کارگر می‌داند. او یک خواننده کتاب‌ها، یک معلم و حتی مدیر مدرسه را کارگر می‌داند. او نویسنده‌ای را که برای امرار معاش برای دیگران می‌نویسد کارگر می‌داند. او حتی پزشکان انگلیسی زمان خودش را کارگر می‌داند. بی‌جهت نیست که اکنون در آمریکا بخش بزرگی از استادان دانشگاه خود را کارگر می‌دانند و وحدت خود را با کارگران صنعتی و خدماتی تحکیم می‌بخشد. بی‌جهت نیست که پزشکان و دندان‌پزشکان آمریکا در چند سال اخیر به دلیل «خصوصی‌سازی» خدمات پزشکی و فقدان آن به دست انحصارات بزرگ گروه‌های بهداشتی که کارگر آمریکا (AFL-GIO) می‌باشند در کشورهای غربی با وجود تفاوتی دهقانان از حدود ۲۰٪ جمعیت در میان ۲۰۰-۴۰۰ م. جهان، به ۳۰٪ تا ۴۰٪ جمعیت در حال حاضر (که آن ۳ تا ۴ درصد نیز کارگر کشاورزی - صنعتی، بازرگانی، طیفه‌ی کارگر اکثریت قاطع جمعیت را تشکیل می‌دهد مطالعه‌ی مارکس از این جهت و درک نظرات او درباره‌ی کار و کارگر و نظام سرمایه‌داری کمک خواهد کرد. نظرات عناصری چون پورگن هایبرمانز، نائیل بل و بیرون ریز و درشت آن‌ها - از جمله اولین ناظران - که در اکنون نظراتشان این‌همه در ایران طرفدار پیدا کرده بر ملاگرد.

ج - مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا. این مفهوم آن‌چنان منحرف و تحریف شده که اکنون به عنوان یکی از چاقی‌های اصلی علیه مارکس و دیدگاه او به کار می‌رود چرا که بسیاری از روشنفکران «چپ» این مفهوم را از رهگذر حزب کمونیست شوروی و حزب توده فرا گرفتند و از این جهت آن را با دیکتاتوری وحشتناک استالینی مرادف دانستند. این، یک خیانت تاریخی به دیدگاه مارکس بود.

دیکتاتوری پرولتاریا، وسیع‌ترین، گسترده‌ترین، اصیل‌ترین و عملی‌ترین نوع دموکراسی در دوران کناره به سوسیالیسم است. دورانی که هنوز اقلیتی کوچک در برابر حاکمیت اکثریت قاطع مردم مقاومت می‌کند. پلورالیسم (کثرت‌گرایی) پدیدهای است که به دلیل وحدت و یکپارگی حاکمیت سرمایه بر جامعه نمی‌تواند. نظام سرمایه‌داری وجود داشته باشد (مگر به صورت حذف اکثریت از تصمیم‌گیری‌های اساسی و به صورت مبارزه میان سرمایه‌های پهن‌گونه در شکل بحث‌ناهی

بازرگانی، که آن هم در اثر تمرکز و تراکم سرمایه هر چه بیش‌تر رو به افول می‌رود)، تنها در دوران گذار به سوسیالیسم معنای واقعی و اصلی خود را به دست می‌آورد، چرا که در میان طیفه‌ی کارگر کم‌تایمز و اختلاف هست و این طبقه ناچار است احزاب سازمان‌ها، شوراها و نهادهای متنوع و پرشمار خود را به وجود آورد. این نهادها و یا بیان آزاد تفکرات و ایده‌های خود با نشان دادن خلافت‌های خود آگاهی سیاسی همگی جامعه را به‌لا می‌برند. فرهنگ خود را از تقاه می‌دهند و در نتیجه فرهنگ شکوفا به وجود می‌آورند.

د - مفهوم سوسیالیسم که بر اثر منحرف و تحریف و با جامعه‌ی شوروی و اروپای شرقی اینهمانی پیدا کرد چرا که باز هم از طریق حزب کمونیست شوروی و حزب توده به چپ ایران تلقین شد و هنوز هم بقایای استان شوروی سابق را کشور سوسیالیستی می‌دانند. خیانت بزرگ تاریخی به دیدگاه مارکس در این مورد عبارت از چنان کردن مارکس جوان، و فیلسوف آلمان‌گرا از مارکس بالغ، واضع سوسیالیسم علمی و «مختص اقتصاد سیاسی و نظریه‌پرداز جنگ طبقاتی» است. این تحریف بزرگ و منحرف زندگی و فعالیت علمی و عملی مارکس، هم به غرب و هم به شرق به دلیل سیاسی ایندولوژیک ویژه‌ی خود صورت گرفت و هدف سیاسی آن صحنه‌گردان بر نظام‌های موجود بود.

در این زمینه من توان به مفهوم از خود بیگانگی در دیدگاه مارکس و هدف سوسیالیسم که رفع از خود بیگانگی و برگرداندن جوهر انسان به هستی اوست اشاره کرد. این مفهوم نه تنها در دیدگاه مارکس جوان وجود داشته بلکه تا پایان عمر، با همان قدرت برای او مطرح بود و در سراسر نوشته‌های عظیم او در «تقد اقتصاد سیاسی» به چشم می‌خورد. نظریه‌پردازان شوروی می‌بایست مفهوم از خودبیگانگی را به مارکس جوان و آلمان‌گرا نسبت دهند تا بتوانند مفهوم سوسیالیسم را از محتوای آن نهی سازند و قادر باشند رژیم حاکم بر آن کشور را «سوسیالیستی» بپانند.

پس به طور خلاصه اگر منظور از «بازنگری در دیدگاه چپ» مطالعه‌ی مجدد و سیستماتیک آثار «مارکس جوان» و «مارکس بالغ» است، اگر منظور مطالعه‌ی مخالفین و متفکرین مارکس از ادوارد برنشتین و ماکس ویبر گرفته تا ناسیونالیست‌های این بخش مکتب فرانکفورت و آقای پورگن هایبرمانز باشد، این باید چنین بازنگری کرد. اگر مقصود مقایسه‌ی دیدگاه مارکس با دیدگاه پسا-مارکس‌گراهای چپ میشل فوکو و «فلاسانس» چندین فرانسه چون مروپوتی و آندره گوتز باشد البته که باید چنین کرد. اگر منظور مقایسه نظرات مارکس با «پست‌مدرنیست‌ها» و انواع «پساسوی»‌های دیگر چون نائیل بل و الوین تافور باشد، مسلماً باید چنین کرد. این بازنگری‌ها را به عنوان اساس مطالعه‌ی وضع اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی جهان و آن‌چه باشد که در ۲۰ سال اخیر یعنی عمر «انقلاب اطلاعاتی» و «جهانی شدن سرمایه» بر سر بشریت و طبیعت اطراف آن رفته است. آن‌گاه می‌توانیم خود قضاوت کنیم که کدام دیدگاه راه حل‌هایی علمی‌تر، عملی‌تر، انسانی‌تر برای حل منضات سهمگین امروز بشر دارد. ۱۹۸۸/۲/۱۱